

امکان، ضرورت و جایگاه اقتصاد اسلامی (مطالعه تطبیقی با اقتصاد کلاسیک)

علی اصغر هادوی نیا*

چکیده

پیدایش هر علمی همچون دیگر پدیده‌ها به تحقق مقدماتی نیاز دارد. یکی از مقدمات لازم برای این امر، تصور و تصدیق اندیشه‌وران درباره امکان، ضرورت و جایگاه آن علم است؛ زیرا در این صورت، مجال ذهنی آنان برای تکوین گزاره‌های نو و تدوین آن به صورت علم، آماده‌تر می‌شود. پرسش درباره «امکان علم اقتصاد اسلامی» نیز از مباحثی است که ذهن اندیشه‌وران، به ویژه اقتصاددانان اسلامی را به خود مشغول کرده است. این مقاله می‌کوشد با روش منطقی، مبانی نظری ساختاری را بررسی کند که مطابق آن می‌توان درباره این مسأله داوری روشنی داشت. مطالعه پیش‌گفته به روش تطبیقی - مقایسه‌ای با اقتصاد کلاسیک صورت پذیرفته تا این تجربه عمل شده، نمونه‌ای جهت اثبات پذیری این ساختار باشد. تطبیق این ساختار بر برخی موضوعات نیز در همین جهت است.

واژگان کلیدی: علم اقتصاد اسلامی، جهان‌بینی، اقتصاد اثباتی و دستوری، ترابط هست‌ها و بایدها، فلسفه و مکتب اقتصادی، نظام اقتصادی، رژیم اقتصادی، هماهنگی منافع فرد و اجتماع.

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

پاسخ به این پرسش که، آیا ممکن است بین معارف بشری، معرفتی متولد شود که بتوان آن را «علم اقتصاد اسلامی» نامید، اهمیت به سزایی دارد؛ زیرا تصور امکان پیش گفته، مقدمه لازمی برای اندیشه‌ورانی است که درصدد گام‌نهادن در این گستره هستند. در ابتدا باید تعریف مشخصی از علم اقتصاد اسلامی در میان دیگر زمینه‌های اقتصاد، یعنی فلسفه و مکتب اقتصادی، نظام اقتصادی و ... داشت. آنچه می‌تواند در برقراری پیوند منطقی بین این گستره‌ها و نیز تبیین جایگاه علم اقتصاد اسلامی به ما یاری دهد، توجه به «ترابط بایدها و هست‌ها» می‌باشد. به کمک این زنجیره وحدت‌بخش، می‌توان ساختاری را سامان داد که تصور «علم اقتصاد اسلامی» به صورت یکی از حلقه‌های آن قابل بررسی است. با استفاده از این روش می‌توان دریافت که نه تنها علم اقتصاد اسلامی، امری ممکن است، بلکه برای ارزیابی و تبیین رفتارهای اقتصادی موجود و تحقق جامعه‌ای که اقتصاد آن مطابق آموزه‌های اسلامی می‌باشد، ضرور است.

معرفی معیاری برای اسلامی‌بودن «علم اقتصاد»

علم اقتصاد اسلامی، در صورت وجود، یکی از شاخه‌های معارف اسلامی است. برای «معارف اسلامی» تعریف‌های گوناگونی ارائه شده است (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۹ (الف): ج ۱). با بررسی این تعریف‌ها می‌توان به مهم‌ترین معیارها برای اسلامی‌بودن «علم اقتصاد»، دست یافت. در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت، معیار تقید «علم اقتصاد» به پسوند «اسلامی»، هرگونه تأثیرپذیری از «آموزه‌های وحیانی» است (ر.ک: نصر، ۱۳۷۱)؛ البته فرض بر این است که تعالیم وحیانی، قرائت‌های گوناگونی را برمی‌تابد که برداشت‌های روایی به‌علت اتصال مستمر با ماورای طبیعت، برتری و خلوص لازم را داشته، و در واقع ادامه آموزه‌های قرآنی است. وحی، آن‌دسته از معارفی است که بشر، از راه حس و عقل به‌دست نیاورده؛ بلکه ماورای طبیعت به طور مستقیم از مسیر نبوت و رسالت در شکل‌گیری یا گسترش آن دخالت دارد. بدین ترتیب می‌توان گفت: مهم‌ترین معیار برای اسلامی‌بودن «علم اقتصاد» این است، که به‌گونه‌ای بازتاب پرتو آموزه‌های وحیانی اسلامی، بر معارف بشری باشد. این تأثیرپذیری می‌تواند از مجراهای گوناگونی همچون موارد ذیل تحقق یابد:

۱. تأثیر عناصر جهان‌بینی اسلامی در برخی پیش‌فرض‌هایی که در نظریات اقتصادی اتخاذ می‌شود؛

۲. تأثیر عناصر جهان‌بینی اسلامی، بر انگیزش اقتصاددان جهت اتخاذ موضوعات خاصی همچون آثار منفی ربا؛

۳. بررسی اقتصادی رفتارهای ویژه اقتصادی که آموزه‌های وحیانی به آن پرداخته‌اند (البته این رفتارها لزوماً جنبه ارزشی مثبت ندارند؛ بلکه ممکن است رفتارهایی باشند که از نظر اخلاقی یا فقهی ارزش منفی دارند. در این صورت، بررسی این موضوعات، به «وجود جامعه اسلامی محض» نیازی ندارد. این بررسی می‌تواند بر دامنه مباحث «علم اقتصاد اسلامی» نیز بیفزاید) و ... (پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۱: ص ۳۳ - ۳۱).

با تکیه بر معیار پیش‌گفته می‌توان گفت که «علم اقتصاد اسلامی»، همچون دیگر شاخه‌های علمی، دارای مراتب بوده و با توسعه دامنه اندیشه‌وران که با توجه به روش وحیانی به مباحث اقتصادی می‌پردازند و با افزایش گستره موضوعاتی که با این روش مورد بازخوانی قرار می‌گیرند، مراتب بالاتری از این علم تحقق می‌یابد. به نظر می‌رسد با توجه به این تعریف از «علم اقتصاد اسلامی» و نیز معیاری که برای اسلامی‌بودن «علم اقتصاد» مطرح شد بتوان در ساختاری که درباره طبقه‌بندی معارف بشری است، جایگاه مناسبی برای علم اقتصاد اسلامی در نظر گرفت. در واقع، در این مقاله درصدد هستیم از راه شناسایی مجاری که امکان تأثیر وحی بر معارف بشری وجود دارد، به اصطیاد «امکان، ضرورت و جایگاه علم اقتصاد اسلامی» بپردازیم.

ترابط «هست‌ها» و «بایدها»

چنان‌که گفتیم، برای داوری درباره «امکان، ضرورت و جایگاه علم اقتصاد اسلامی»، لازم است از راه طبقه‌بندی معارف بشری که درباره اقتصاد است، ساختاری معرفی شود. پیش از پرداختن به حلقه‌های اصلی چنین ساختاری، مناسب است به مهم‌ترین عنصر مشترکی پرداخته شود که حلقه‌های پیش‌گفته از راه آن با یک‌دیگر مرتبط می‌شوند. ترابط «هست‌ها» و «بایدها»، پیونددهنده حلقه‌های پیش‌گفته است. معارف بشری را می‌توان به دو گونه اصلی تقسیم کرد: معارفی که واقع‌نمایی داشته، از «هست‌ها» سخن می‌گویند و معارفی که درباره اموری سخن می‌گویند که تحقق نداشته، به نظر می‌رسد که باید تحقق یابد. پرسش اصلی این است: چگونه امکان دارد که رابطه‌های (باید و نباید) را از رابطه

موافقان، نظریه‌های گوناگونی را درباره تبیین چگونگی این ارتباط مطرح کرده‌اند. دو نظریه مهم در این زمینه، «نظریه اعتباریات» و «نظریه ضرور بالقیاس یا بالغیر» هستند. در نظریه اولی، مفاد و معنای «باید و نبایدها» ضرور است؛ البته ضرورت قراردادی و مجازی، نه ضرورت حقیقی. این نظریه همه «باید و نبایدهای» اخلاقی، حقوقی، دینی و شخصی را توجیه می‌کند و نشان می‌دهد. آن‌ها بر بنیاد مصالح، مفاسد و آثار واقعی که به جسم، روح یا جامعه باز می‌گردد، استوارند (طباطبایی، ۱۳۶۵: ص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ مطهری، ۱۳۶۲: ص ۱۹۱ — ۱۹۳؛ مطهری، ۱۳۷۲: ج ۶، ص ۳۷۱ — ۳۸۴، ۴۰۰ و ۴۰۱، ج ۴، ص ۹۵۴ و ۹۵۵ و معلمی، ۱۳۸۰: ص ۲۸۲).

با توجه به تبیین پیشین، می‌توان ارتباط بین سطوح گوناگون «هست‌ها» و مراتب گوناگون «بایدها» را نیز ترسیم کرد. با تکیه بر بایدهای کلی است که بایدهای جزئی الزام‌آور می‌شوند؛ به‌طور مثال وقتی می‌گوییم «باید از خدا اطاعت کرد»، اگرچه پیدایی این باید، به‌دنبال اثبات وجود خدا است و این باید، بر این «هست» متفرع است، نقش این «هست» در این استنتاج، تعیین موضوع است و این جمله «باید از خدا اطاعت کرد»، برخاسته از اصل عقلی بدیهی، و آن این‌که شکر نعمت‌دهنده پسندیده و لازم است.

«جهان‌بینی» و «عقاید»

نخستین طبقه از ساختاری که درصدد هستیم در زمینه رتبه‌بندی معارف بشری درباره اقتصاد مطرح کنیم، به «جهان‌بینی» و «عقاید» مربوط است. جهان‌بینی، ساختار ذهنی است که تمام مشکلات مربوط به هستی ما را به‌طور منظم، و مبتنی بر فرضیه‌های برتر، حل می‌کند؛ به‌گونه‌ای که هیچ پرسشی بدون پاسخ نماند و جایگاه ثابت هر چیز مورد علاقه‌مان را بیابیم. به‌عبارت دیگر، جهان‌بینی برداشت کلی از مجموع جهان هستی بوده (مطهری، ۱۳۶۸: ص ۲۷۰) و عناصر آن، تفسیرها و نوع تحلیل‌هایی است که انسان درباره هستی،

عقاید، نظام فکری است که شکل رفتار انسان را تعیین می کند (مصباح یزدی، بی تا: ج ۱، ص ۲)، و شامل نظامی از اندیشه‌ها و داوری‌های روشن و سازمان‌یافته است که اساساً از ارزش‌ها سرچشمه گرفته، رهنمود دقیقی برای عمل تاریخی گروه یا جامعه ارائه می دهد (ژان بشلر، ۱۳۷۰: ص ۷). با توجه به این تعریف‌ها می توان گفت که عقاید این ویژگی‌ها را دارد: برگرفته از ارزش‌ها، نظام مند و سازمان‌یافته، توجیه‌کننده موقعیت گروه در جامعه، و هر قدر پیچیده تر و دقیق تر باشد، سازمان‌یافته تر و مؤثرتر است. بدین ترتیب می توان برای «جهان‌بینی» و «عقاید»، ویژگی‌های مشترکی را در نظر گرفت. نخستین ویژگی مشترک این است که هر دو، یک نظام فکری هستند؛ یعنی از اندیشه‌های دارای انسجام و هماهنگی درونی تشکیل می شوند؛ البته یکی در گستره اندیشه‌های نظری درباره «هست‌ها» و دیگری در زمینه دیدگاه‌های عملی درباره «بایدها». دومین ویژگی مشترک این است که هر یک از این دو، در گستره خود شامل کلی ترین گزاره‌ها هستند؛ اصطلاح عقیده، شامل احکام جزئی نبوده، چنان‌که جهان‌بینی نیز شامل اعتقادات جزئی نمی شود.

این دو ویژگی مشترک سبب می شود که حاصل جمع «جهان‌بینی» و «عقاید» را تحت عنوان «مکتب فکری» مطرح کرد؛ زیرا «مکتب فکری» عبارت است از نظام واحد نظری - عملی؛ یعنی مجموع نظام فکری صرفاً نظری؛ یعنی فکر درباره آنچه که هست و نظام فکری عملی؛ یعنی اندیشیدن درباره آنچه باید باشد (ر. ک: مطهری، ۱۳۶۹: ص ۱۱۴؛ مطهری، ۱۳۵۷: ص ۹۷)؛ بنابراین، مکتب فکری از سه قسمت تشکیل شده است: جهان‌بینی، عقاید و منطق خاصی که تبیین ترابط بین این دو را به عهده دارد.

از سوی دیگر می توان درباره ارتباط بین «جهان‌بینی» و «عقاید» به این نتیجه رسید که میان عقاید و جهان‌بینی، رابطه‌ای وجود دارد؛ ولی نه آن‌گونه رابطه‌ای که میان علت تامه با معلول و میان شرط کافی با مشروط وجود دارد بلکه از قبیل رابطه علت ناقصه با معلول و رابطه شرط لازم با مشروط است؛ یعنی عقاید نیازمند جهان‌بینی است؛ اما جهان‌بینی نمی تواند خود به خود عقاید را مشخص سازد؛ بلکه باید مقدمات دیگری به آن ضمیمه شود تا عقاید مشخصی به دست آید و اگر جهان‌بینی و مقدمات ضمیمه آن صحیح، و شکل

«جهان بینی» و «چیستی اقتصاد»

اکنون جای این پرسش باقی است که ارتباط جهان بینی و علم اقتصاد چیست. یک روش برای پاسخ به این پرسش، بررسی دیدگاه‌های گوناگون درباره تعریف علم اقتصاد و تبیین چگونگی تأثیرپذیری این دیدگاه‌ها از جهان بینی صاحبان آن‌ها است. تعریف ارسطو از اقتصاد «تدبیر منزل» یا «مدیریت خانه» است که بر نگرش دوران باستان به «خانوار» در جایگاه نماینده واحد اقتصادی و مرکز فعالیت اقتصادی مبتنی است که اکنون اغلب از راه سازوکار «بازار» دنبال می‌شود. آدام اسمیت نیز اقتصاد را «علم ثروت» می‌نامد. همچنین لیونل رابینز، علم اقتصاد را به «علم تخصیص اقتصادی منابع کمیاب تولید» تعریف می‌کند (تفضلی، ۱۳۷۲: ص ۱۴). محدود شدن به «امور منزل» می‌تواند ناشی از مبنای خاصی باشد که در گستره «جامعه و اقتصاد» درباره «اصالت فرد و جمع» اتخاذ شده و نشان از تمایل به «فردگرایی» دارد. «ثروت» نیز در نگرش‌های گوناگون به‌طور متفاوتی معرفی می‌شود؛ به یقین، برداشتی که فیزیوکرات‌ها و کلاسیک‌ها از ثروت مطرح می‌کردند، یکسان نیست. «کمیابی منابع» نیز که در برخی تعریف‌های اقتصاد آمده، برخاسته از عنصر دیگری از جهان بینی در گستره جهان‌شناسی است که می‌تواند تبیین‌های گوناگونی داشته باشد. در تعریف دیگری از لودویک اچ مای، نقش «انسان‌شناسی» و «جهان‌شناسی» آشکارتر می‌شود: اقتصاد، علمی است که رفتار و رابطه انسان را با اشیای مادی مورد احتیاج و خواست او که به رایگان توسط طبیعت تأمین نمی‌شود، مورد مطالعه قرار می‌دهد (اچ مای، بی تا: ج ۱).

تفسیری که از مفاهیمی چون مال، ثروت، نیاز، رفاه، تولید، توزیع و مصرف ارائه می‌شود، در تعریف اقتصاد تأثیر به‌سزایی خواهد داشت. از آنجا که این مفاهیم و دیگر مفاهیمی که در اقتصاد مورد توجه قرار می‌گیرد، به «انسان» و تفسیری که از او مطرح می‌شود و نیز جایگاه او در نظام خلقت کنار خداوند و طبیعت ارتباط دارد، قابل انکار نیست که با تغییر در آن‌ها و ارائه دیدگاه جدید، احتمال دستیابی به نتایج تازه‌ای در مورد این دانش وجود داشته باشد.

فلسفه و مکتب اقتصادی

امروزه اگر «فلسفه» را به صورت مطلق به کار ببرند، مقصود متافیزیک یا «فلسفه اولی» یا همان «علم به احوال موجود بما هو موجود» است؛ اما اگر «فلسفه» به صورت مضاف مورد استفاده قرار گیرد، گاهی به اسم رشته علمی افزوده می شود که مقصود از آن، مجموعه مباحثی است که به آن رشته علمی، نگاهی از بیرون دارد؛ یعنی دانش شناخت مبانی یا مبادی تصویری و تصدیقی آن علم و مسائلی مانند شیوه اثبات گزاره های درون آن علم، روش تحقیق در قلمرو آن علم، انتظار ما از آن علم و ... و گاهی مضاف الیه آن، رشته علمی نیست؛ مانند فلسفه دین، فلسفه علم، ... (ر.ک: لیتل، ۱۳۷۳: ص ۲۱؛ فرانکنا، ۱۳۸۰: ص ۱۶؛ هیک، ۱۳۷۲: ص ۲۴ - ۲۱).

مهم ترین مسائل گروه اول از فلسفه های مضاف که «فلسفه اقتصاد» نیز یکی از مصادیق بارز آن به شمار می آید، عبارتند از «بررسی پیش فرض های علوم»، «حدود و همبستگی های علوم و ارتباط آن ها با یکدیگر»، «تأثیر اجتماعی علوم»، «چگونگی بی طرفی و عینیت شناخت علمی»، «روش شناسی علوم» (وارنوک، ۱۳۸۰: ص ۳۵ - ۳۶). از سوی دیگر می توان موارد ذیل را از مهم ترین فواید و دستاوردهای این گونه فلسفه های مضاف در نظر گرفت: «نگاه و نگرش کل نگرانه به دانش های مضاف الیه و احاطه علمی به تاریخ پیدایی و تطور آن ها»، «آسیب شناسی علوم از راه مقایسه علوم تحقق یافته با نیازهای موجود و کشف کمبودها و ناخالصی ها»، «توصیه ها و بایستگی های لازم جهت بالندگی علوم و انسجام ساختاری و محتوای آن ها در جهت نیازهای کشف شده»، «رشد تکنولوژی آموزشی و بایستگی های آموزشی علوم و فرهنگ سازی در جامعه».

اصطلاحی که از «مکتب اقتصادی» در ادبیات اقتصاد اسلامی رواج بیشتری یافته، به وسیله شهید سید محمد باقر صدر علیه السلام بنیان نهاده شده است:

«مذهب اقتصادی برای جامعه، عبارت است از راه و روش که اجتماع در زندگی اقتصادی و حل مشکلات عملی خود، پیروی از آن را برمیگزیند» (صدر، ۱۳۷۵: ص ۳۵۹).

از مجموعه مطالبی که وی در بیان تفاوت «مکتب اقتصادی» و «علم اقتصادی» مطرح کرده، این نکته برداشت می شود که «مکتب اقتصادی» در این اصطلاح به «بایدها» و «ارزش ها» محدود است؛ به همین سبب وی مهم ترین تفاوت این دو را به این نکته می داند

مکتب اقتصادی، این‌جا، به هر قاعده اساسی که با اندیشه عدالت اجتماعی ارتباط یابد، اطلاق می‌شود. علم اقتصاد، شامل هر نظریه‌ای است که رویدادهای عینی اقتصادی را دور از هرگونه اندیشه عدالت خواهانه، و پیش ساخته ذهنی تفسیر کند؛ از این‌رو مفهوم عدالت حد فاصل مکتب و علم، و به منزله شاخصی است که افکار مکتبی را از آرای علمی جدا می‌کند. مفهوم عدالت به خودی خود، جنبه علمی ندارد و با ابزار علمی قابل ملاحظه و آزمایش نیست؛ بلکه دریافت اخلاقی است ... (همان: ص ۳۶۲).

این برداشت در ادبیات اقتصاد اسلامی رواج یافته و به‌طور عام به‌صورت تعریفی از «مکتب اقتصادی» اتخاذ شده است (ر.ک: صدر، ۱۳۸۱؛ حسینی، ۱۳۷۹؛ ص ۲؛ هادوی تهرانی، ۱۳۷۸؛ ص ۳؛ بختیاری، بی‌تا: صبری، بی‌تا: ص ۲۳۰). اکنون باید این نکته یادآوری شود که در این اصطلاح، «مکتب اقتصادی» شامل بایدهای اساسی و بنیادینی است که زیربنای «اقتصاد دستوری» شمرده می‌شود؛ و با اقتصاد دستوری که در آینده به آن پرداخته خواهد شد، متفاوت است. این ادعا با توجه به عبارت «قاعده اساسی» که در مطالب پیش‌گفته مشاهده شد، و نیز در مقایسه‌ای که شهید صدر رحمته‌الله پس از ذکر این مطالب، در مقایسه بین «مکتب اقتصادی» و «قانون مدنی» بیان می‌دارد، قابل استخراج است (صدر، ۱۳۷۵؛ ص ۳۶۵). در این مقایسه، «قانون مدنی» که خود یکی از منابع «اقتصاد دستوری» است، به‌صورت روبنا برای «مکتب اقتصادی» مطرح شده است؛ بنابراین، انتساب تطبیق «مکتب اقتصادی» و «اقتصاد دستوری» بر یک‌دیگر به شهید صدر رحمته‌الله، صحیح به‌نظر نمی‌رسد (ر.ک: صدر، ۱۳۸۱). این‌جا نیز جهت رعایت ادبیات حاکم بر اقتصاد اسلامی، از «مکتب اقتصادی» اصطلاح دوم اتخاذ می‌شود. بدین ترتیب، با قراردادن دو اصطلاح «فلسفه اقتصاد» و «مکتب اقتصادی» کنار یک‌دیگر، پی خواهیم برد که هر یک از آن‌ها در مقایسه با «جهان‌بینی» و «عقاید»، روبنا است.

اقتصاد اثباتی و دستوری

یکی از طبقه‌بندی‌های رایج درباره علوم اقتصادی، تقسیم آن به اقتصاد اثباتی (Positive Economic) و دستوری (Normative Economic) است. در اقتصاد اثباتی، پدیده اقتصادی به‌صورتی که وجود دارد، بحث می‌شود و به هیچ‌وجه وارد بحث ارزشی که «آیا

اقتصاد دستوری از «آنچه باید باشد یا باید پدید آید، سخن به میان می‌آورد و خوب و بد بودن آن را ارزیابی می‌کند؛ بنابراین، هنگامی که می‌گوییم «برای کاهش قیمت کالای معینی، دولت باید دخالت کند»، با آمدن کلمه «باید» جنبه ارزشی گزاره پیش گفته آشکار شده و وارد قلمرو اقتصاد دستوری می‌شویم (تفضلی، ۱۳۷۲: ص ۱۰). به عبارت دیگر، اقتصاد دستوری از نظام ارزشی حاکم بر جامعه متأثر بوده و به دنبال تعیین سیاست‌های اقتصادی متناسب با آن ارزش‌ها و نیز هماهنگ با یافته‌های اقتصاد اثباتی است (سالواتوره، ۱۳۷۶: ص ۲۷؛ دهقانی، ۱۳۷۶: ص ۹).

باید گفت که نزد بسیاری از اقتصاددانان، متأثر بودن از ارزش‌ها در زمینه اقتصاد به اقتصاد دستوری منحصر نیست. در هیچ علمی نظریه با مشاهده فارغ از ارزش‌گذاری ممکن نیست و هیچ اقتصاددانی نمی‌تواند از نظر ارزشی در برابر مسائل و موضوعات مطروحه از جمله مسایل اقتصادی بی‌طرف باشد؛ زیرا که خود بی‌طرفی هم نوعی داوری ارزشی و اخلاقی است (میردال، ۱۳۵۶: ص ۲۹). اینان معتقدند که نه تنها احکام سیاست اقتصادی، بلکه به طور تقریبی همه احکام اساسی علم اقتصاد، به گونه‌ای، تجویزی‌اند؛ یعنی می‌توان گفت که اقتصاد به طور مشخص علمی اثباتی یعنی وصفی نیست؛ بلکه علمی هنجاری یعنی تجویزی است. زمانی که «آدام اسمیت» تقسیم کار را می‌ستود، منظورش به طور صریح این بود که اگر بالارفتن رفاه مادی هدف عمومی مطلوبی باشد، تقسیم کار کمکی برای رسیدن به این هدف است. وقتی می‌گفت: «هر انسان قانعی برای جامعه منبع خیر است»، منظورش این بود که اگر رشد اقتصادی هدف اجتماعی مهمی باشد، صرفه‌جویی، از راه انباشت سرمایه، دستیابی به این هدف را آسان می‌سازد. نظریه مزیت نسبی «ریکاردو» بدین معنا است که تجارت آزاد می‌خواهد یا می‌تواند بهزیستی مادی هر دو طرف تجارت را فزونی بخشد؛ یعنی اگر هدف این باشد، روش آن است (رک: کاتوزیان، ۱۳۷۴: ص ۱۴۸).

یکی از بهترین روش‌ها جهت دستیابی به نظام ارزشی حاکم بر مفاهیم موجود در اقتصاد اثباتی، مطالعه مبانی فلسفی آن است. بی‌توجهی به این تأثیرگذاری سبب شده تا عده‌ای گمان کنند نظریه «اقتصاد اثباتی» بر عملکرد آزاد و اقتصاد نظام سرمایه‌داری متوقف است و فقط باید در آن حیطه ارزیابی شود (تفضلی، ۱۳۷۲: ص ۱۰)؛ در حالی که اگرچه جهان‌بینی حاکم بر نظام اقتصاد سرمایه‌داری توانست در دایره مفاهیم خاصی، نمود ویژه‌ای از اقتصاد اثباتی را به نمایش بگذارد، هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که در صورت ارائه مفاهیم منسجم دیگری که بر جهان‌بینی و نظام ارزشی متفاوتی مبتنی باشد نتوان به طرح جداگانه‌ای از «اقتصاد اثباتی» دست یافت.

نظام، رژیم و ساختار اقتصادی

درباره این اصطلاحات اختلاف نظرهای بسیاری مشاهده می‌شود. این‌جا قصد ما پرداختن به این اختلافات نیست؛ بلکه در صدد تبیین تمایز بین این سه مفهوم اساسی از راه پرداختن به شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها هستیم. نظام در مفهوم عامش، شامل مجموعه‌ای هدفمند از اجزای به هم مرتبط است که هویت واحد و سازماندهی شده‌ای را تشکیل می‌دهد. نظام، مجموعه ارگانیک هدفمند است امکان دارد خود جزئی از نظام‌های بزرگ‌تر باشد؛ به‌طوری که می‌توان هستی را یک نظام فراگیر شمرد (برتالنفی، ۱۳۷۴: فصل ۸؛ زاهدی، ۱۳۷۶: فصل ۱). با توجه به این‌گونه تعریف‌ها می‌توان دریافت که ممکن است اجزای نظام از هر سنجی حتی اندیشه یا نظریه نیز باشند (ر.ک: وست چرچمن، ۱۳۷۵: ص ۳۰؛ نمازی، ۱۳۷۴: ص ۲۳).

با تکیه بر همین برداشت است که برخی از اندیشه‌وران اقتصاد اسلامی، با وجود این اعتقاد که اقتصاد اسلامی عینیت کنونی ندارد، معتقد به وجود نظام برای آن شده‌اند. بدین ترتیب، حتی می‌توان ادعا کرد که تعریف پیش‌گفته، «جهان‌بینی»، «عقاید»، «مبانی مکتبی و فلسفی» را نیز که در گذشته مطرح شد، پوشش می‌دهد؛ زیرا هر یک از این موارد چهارگانه اگرچه از سنخ اندیشه و نظریه هستند و با جهان خارج ارتباط تنگاتنگی ندارند، هر یک به‌تنهایی مجموعه‌ای از اجزای به هم وابسته است که در راه نیل به هدف‌های معینی با هم، هماهنگی دارند؛ البته به‌نظر می‌رسد با توجه به تعریفی که در آینده درباره مفهوم خاص

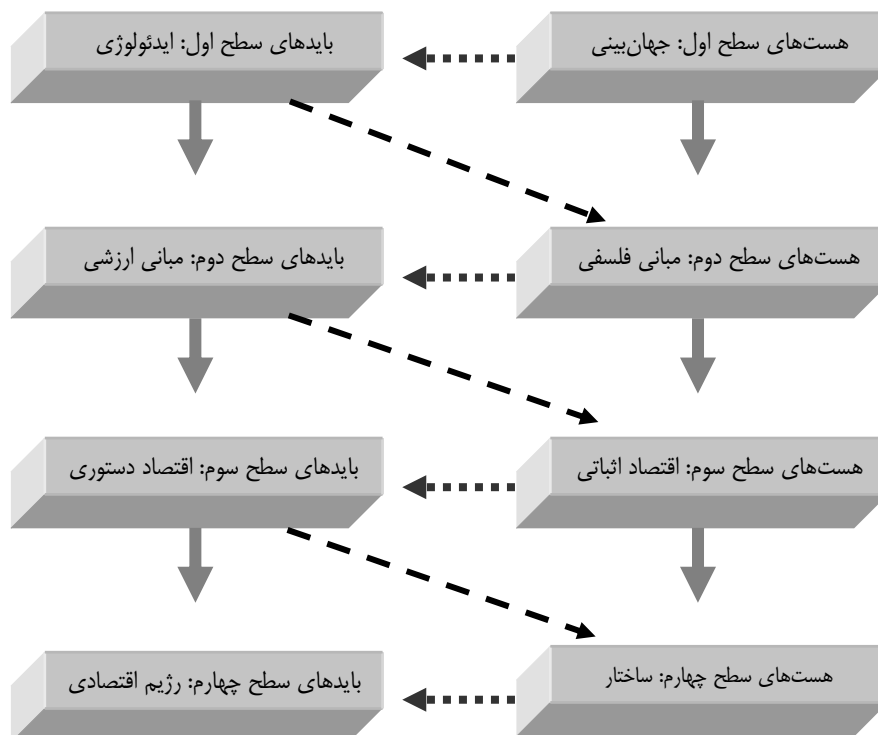
برای «نظام» در مفهوم خاصش تعریف‌های گوناگونی مطرح است که در برخی از آن‌ها به تفاوت این مفهوم با دو مفهوم دیگر یعنی «رژیم» (Regime) و «ساختار» (Structure) توجه نشده است. برتری تعریف ژوزف لائوژی درباره این سه واژه این است که به مقایسه و بیان تفاوت آن‌ها پرداخته:

«سیستم اقتصادی عبارت است از مجموعه‌ای منسجم از نهاده‌های حقوقی و اجتماعی که در بطن آن پاره‌ای وسایل و امکانات فنی جهت برقراری تعادل اقتصادی به‌کار رفته، براساس برخی انگیزه‌های اصلی شکل گرفته است ... این در حالی است که رژیم اقتصادی صرفاً عنصری از سیستم است و عبارت است از مجموع قواعد و مقررات قانونی که در بطن یک سیستم اقتصادی معین فعالیت اقتصادی انسان‌ها یعنی اعمال و حرکات آنان را در زمینه تولید و مبادله مقرر می‌دارد؛ قواعدی که بر دو محور اصلی قرار دارد: وضع مناسبات انسان با اموال و وضع مناسبات انسان‌ها بین خودشان ... و بالاخره ساختار اقتصادی بیانگر نسبت‌ها و روابطی است که مشخص‌کننده یک مجموعه اقتصادی در زمان و مکان معین است؛ یعنی نشان‌دهنده ویژگی‌هایی است که به واحد اقتصادی معین، سیمای مخصوص به خودش را می‌بخشد» (لائوژی، ۱۳۶۸: ص ۹ - ۵).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، نزد لائوژی نظام اقتصادی دست‌کم از دو زیرمجموعه «رژیم اقتصادی» و «ساختار اقتصادی» تشکیل شده است. عبارت «قواعد و مقررات قانونی» نشان می‌دهد که «رژیم اقتصادی» مشتمل بر «بایدهای حقوقی» است، و عبارت «ویژگی‌هایی است که به واحد اقتصادی معین، سیمای مخصوص به خودش را می‌بخشد» نیز نشان از این دارد که «ساختار اقتصادی» نیز بر «هست‌های موجود» مشتمل است. در صورتی که این «بایدها» و «هست‌ها» به‌گونه‌ای تلفیق شوند که هندسه منطقی و هماهنگی داشته باشند، «نظام اقتصادی» خاصی را پدید می‌آورند. بدین ترتیب می‌توان گفت: تفاوت اساسی دو مفهوم نظام در این است که در مفهوم خاص آن به عینیت توجه و تأکید شده است. این در حالی است که در مفهوم عام چنین تأکیدی مشاهده نمی‌شود. نکته دیگری که این‌جا باید مورد توجه قرار گیرد، تفاوت «نظام موجود» و «نظام مطلوب» است. هرگونه نظامی که در

جایگاه «علم اقتصاد اسلامی»

پیش‌تر دیدیم که در بسیاری از موارد می‌توان به معارفی دست یافت که نام‌گذاری آن در «اقتصاد اسلامی»، از معیارهای مرسوم برای طبقه‌بندی دانش بشری خارج نیست. اکنون زمان آن فرا رسیده که حلقه‌های از هم جدای مطرح‌شده را با ارائه ساختار مناسبی که بر چگونگی ارتباط «هست‌ها و بایدها» مبتنی است، به یک‌دیگر پیوند داده، از این مسیر جایگاه «علم اقتصاد اسلامی» را آشکار کرد. آنچه در گذشته مطرح شد، در واقع چهار سطح و لایه از «هست‌ها و بایدها» را ترسیم می‌کند که تبیین رفتارهای اقتصادی می‌تواند با تکیه بر آن‌ها میسر شود. ترابط بین این سطوح به‌گونه‌ای است که هر قدر به سطح آخر نزدیک‌تر می‌شویم، با عینیت خارجی قرابت بیشتری می‌یابیم. نمودار ذیل می‌تواند ترابط بین این چهار سطح را به خوبی نمایان سازد:



هر یک از لایه‌های رویین «هست‌ها» و «بایدها» در مقایسه با لایه‌های زیرین خود، کلی‌تر است. این ارتباط با علامت ↓ نشان داده شده است. از سوی دیگر بین «هست‌ها» و «بایدها» همان گونه که در گذشته بررسی شد، ارتباط منطقی وجود دارد؛ البته این ارتباط به صورت علت و معلول نیست. نشان‌دهنده◀ نیز به این ارتباط در بایدها و هست‌های هم‌سطح دلالت می‌کند. مطابق این ارتباط بایدها به گونه‌ای می‌باید سامان یابند که هست‌های همان سطح اقتضا دارند و این دو باید سازگاری منطقی داشته باشند؛ اما ارتباط بایدها با هست‌های زیرینشان با علامت ▶ - نشان داده شده است؛ یعنی هر یک از هست‌های زیرین باید به گونه‌ای در نظر گرفته شوند که بایدهای رویین اقتضا می‌کنند و در واقع باید بین آن‌ها نیز سازگاری منطقی (و عدم تناقض) وجود داشته باشد.

۶۳

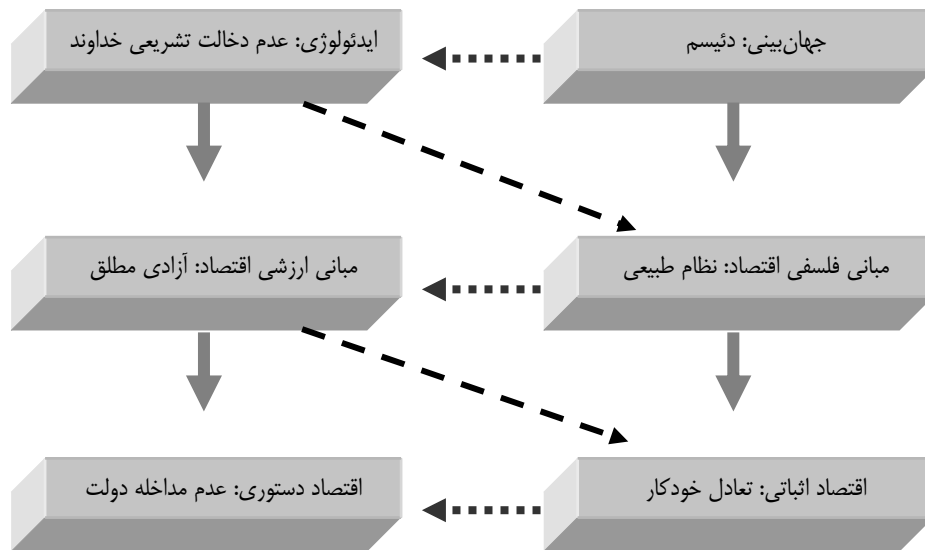
اقتصاد اسلام

امکان، ضرورت و جایگاه اقتصاد اسلامی (مطالعه تطبیقی با اقتصاد کلاسیک)

هر یک از سه لایه پیشین، برای تبیین لایه چهارمی که در مقاله به آن پرداخته نمی‌شود، یعنی «ساختار و رژیم اقتصادی» که مطابق تعریف گذشته دو رکن اساسی نظام اقتصادی هستند، نقش اساسی دارد. در واقع نقش «جهان بینی» و «مبانی فلسفی» برای نظام اقتصادی همچون پایه‌های ساختمان است که اگرچه همیشه پنهان است و دیده نمی‌شود، در استحکام و پایداری ساختمان نقش عمده‌ای دارد. راهبردهای نظام نیز که در سازوکارهای واقعیت‌بخشیدن به آن مورد استفاده قرار می‌گیرد، با این مبانی فلسفی رابطه منطقی دارد. اختلاف جهان بینی به برداشت‌های گوناگون درباره مفهوم زندگی و پیوند حقوق و مسئولیت افراد در برابر یکدیگر و رابطه‌ی آن‌ها با محیط زیست‌شان و معیارهای کارایی و عدالت می‌انجامد. بین «جهان بینی» و «مبانی فلسفی» نظام با اهداف آن نیز رابطه تنگاتنگی وجود دارد. اگر اهداف اعلان‌شده نظام که حاصل برآیند مبانی ارزشی آن است، با جهان بینی آن ناسازگار باشد، چنین اهدافی هرگز به گستره وجود راه نمی‌یابد. چنین نظامی بستر بحران‌های فراوانی خواهد بود. هماهنگی‌ها و سازگاری‌های سطحی نیز نمی‌تواند بر اصل مشکل چیره شود و فقط با پیامدهای تناقض آمیز، درگیر شده و گاه آن‌ها را تشدید می‌کند (Chapra, 1992: P.4). از آن‌جا که برقراری چنین ترابطی بین مفاهیم پیشین، در ادبیات اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف کمتر به چشم می‌خورد، و در چگونگی روش استنباطی مباحث آینده نقش اساسی دارد، لازم به نظر می‌رسد که نمونه‌هایی از این ترابط مطرح شود:

نمونه اول: ساختار ترابط بین بایدها و هستها در نظام سرمایه‌داری

نخستین نمونه با توجه به ضرورت موضوع‌شناسی که در مقاله دنبال شده است، با تکیه بر آموزه‌های نظام اقتصاد سرمایه‌داری مطرح می‌شود:



دئیسم، مهم‌ترین عنصر جهان‌بینی نظام سرمایه‌داری است. دئیست‌ها الگوی «خدای غایب» را مطرح کردند؛ یعنی «آفریدگاری که پس از آفرینش جهان، هیچ دخالتی در آنچه در آن نهاده است، نمی‌کند» (ر.ک: جلینی، ۱۳۷۲: ص ۲۷؛ Routledge, 1998: vol2). مهم‌ترین مبنای اعتقادی دئیست‌ها که با تکیه بر این جهان‌بینی مطرح شد، «عدم دخالت تشریحی پروردگار» است (Angeles, 1981: P.59). از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین مبانی فلسفی اقتصاد کلاسیک با تکیه بر همین جهان‌بینی «نظام طبیعی» فیزیوکرات‌ها است که در پرتو عدم دخالت تکوینی پروردگار طرح می‌شود. این مبنای فلسفی و نیز مبنای اعتقادی پیشین، زمینه مساعدی را برای طرح «آزادی مطلق اقتصادی» به‌صورت یکی از مبانی ارزشی این نظام فکری فراهم می‌آورد:

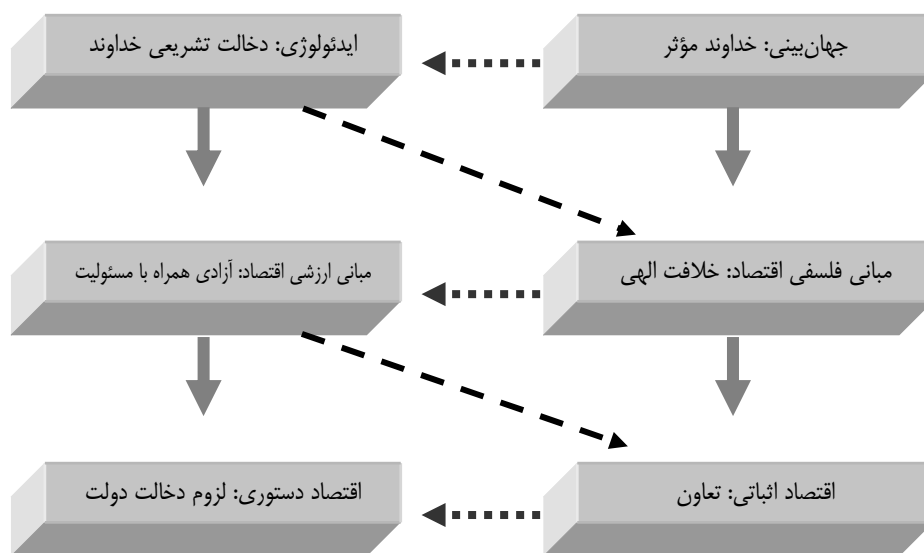
نظام یا قانون طبیعی تأکید می‌کند که همان‌طور که طبیعت در عملکرد خود آزاد است، بشر نیز باید به‌عنوان یک موجود طبیعی، آزاد باشد تا بر مقدرات خود حکومت کند. نظام

در سطح سوم از «هست ها و بایدها» نیز نظریه «تبادل خودکار» آدام اسمیت که مبتنی بر اندیشه «دست نامرئی» مطرح شد، در واقع بر «نظام طبیعی» فیزیوکرات ها استوار بود. دستاورد این نظام اندیشه‌ای در بخش اقتصاد دستوری راهبرد «بگذار بگذرد» یا عدم مداخله دولت در اقتصاد است.

۶۵

اقتصاد اسلامی

نمونه دوم: ساختار ترابط بین بایدها و هست‌ها در اقتصاد اسلامی



امکان، ضرورت و جایگاه اقتصاد اسلامی (مطالعه تطبیقی با اقتصاد کلاسیک)

توحید افعالی یکی از عناصر جهان بینی اسلامی از دیدگاه قرآن کریم است. مهم‌ترین پیام این عنصر، «مؤثریت پروردگار» است. از سوی دیگر، جلوه خاص این تأثیرگذاری در زمینه هدایت انسان‌ها به سوی کمال و سعادت، «دخالت تشریحی خداوند» است. این دخالت از راه فرستادن دین، یعنی مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها، تحقق یافته. از سوی دیگر، مؤثریت پروردگار در امور جهان به گونه‌ای نیست که انسان در تحقق امور، هیچ نقشی نداشته باشد؛ بلکه وی در این‌باره جایگاه ویژه‌ای دارد که قرآن کریم از آن

مبانی فلسفی و ارزشی پیش‌گفته، زمینه مساعدی را برای طرح نظریه «تعاون» در اقتصاد اسلامی فراهم می‌کند. برقراری نظام تعاون، به تربیت و هدایت انسان‌ها نیاز دارد. این تربیت و هدایت، گاه به صورت فردی و گاه به صورت اجتماعی، پی‌گیری می‌شود. اعتقاد به آنچه از آموزه های قرآنی که به سامان‌دادن مبانی فلسفی و ارزشی اقتصاد اسلامی می‌پردازد می‌تواند تأمین‌کننده بُعد فردی این تربیت و هدایت باشد؛ اما تأکید بر اهمیت نقش دولت در جایگاه مهم‌ترین نهادی که اراده جمعی افراد اجتماع در آن تبلور یافته است، بعد اجتماعی این تربیت و هدایت را سامان می‌دهد؛ البته این مهم می‌تواند با تشکیل سازمان‌ها و انجام راهکارهای مناسب جهت ایجاد انگیزش داوطلبانه اجرا شود. افزون بر این، دولت طبق اصل «ضمان اعاله» وظیفه دارد، از راه استفاده بهینه از مالیات‌هایی چون زکات و خمس در جهت تأمین سطح معیشت مناسب و فراهم آوردن امکانات برای فعالیت‌های اقتصادی آنان حرکت کند که تمام این امور، خود، نمونه‌هایی از نقش دولت در تحقق نظام تعاون هستند.

نمونه سوم: «هماهنگی منافع فرد و اجتماع»

این‌جا نمونه دیگری از عناصر اقتصاد اسلامی که از مبانی فلسفی‌اش می‌باشد، ارائه می‌شود. یکی از مسائل مهم در نظریه‌پردازی‌های اقتصادی، «هماهنگی بین منافع فرد و اجتماع» است. این مسأله زمانی مشکل‌تر می‌شود که منفعت عمومی باشد، ولی نفع خصوصی نباشد یا نفع شخصی باشد، ولی ضرر عمومی وجود داشته باشد. این‌جا نیز جهت آشنایی بیشتر با جایگاه اقتصادی این موضوع، در مطالعه‌ای تطبیقی - مقایسه‌ای، ابتدا دیدگاه اقتصاد سرمایه‌داری در این باره مطرح می‌شود:

نظام سرمایه‌داری و «هماهنگی منافع فرد و اجتماع»

نقطه آغاز بررسی این پرسش در اقتصاد متعارف، به «نظریه احساسات اخلاقی» آدام اسمیت برمی‌گردد. وی در نوشتاری به نام «رساله‌ای در جهت تحلیل اصولی که به وسیله آن انسان‌ها به‌طور طبیعی، نخست در مورد رفتار و شخصیت همسایگان خود و سپس درباره

آنچه به صورت پرسش اصلی هنوز باقی می ماند، چگونگی هماهنگی منافع فرد و اجتماع است؛ به همین سبب، اسمیت به نظریه «دست نامرئی» پناه برد که پیش فرض «هماهنگی خودکار بین منافع فرد و اجتماع» در آن پنهان است. اسمیت حتی با تلاشی سخت و طولانی به روش تجربی نشان می دهد که چگونه اموری چون تقسیم کار، اختراع پول، گردآوری سرمایه که برای افزایش ثروت در جامعه لازمند، به سبب وجود انگیزه نفع شخصی در افراد، محقق می شود.

مطابقت خود به خودی عرضه با تقاضا، انتشار پول به میزان احتیاج مبادله ها و افزایش جمعیت به تناسب تقاضای اجتماعی آن، همه و همه بر محور انگیزه نفع شخصی و هماهنگی خودکار منافع فرد و جمع شکل می گیرند و سبب گردش درست و منظم دستگاه اقتصادی می شوند (ژید شارل و ریست شارل، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۰۷)؛ البته پس از اسمیت، بسیاری از اقتصاددانان، پیش فرض هماهنگی خودکار منافع را نپذیرفتند. حتی از میان کلاسیک ها، ریکاردو و مالتوس که به کلاسیک های بدبین مشهور شدند، به تبیین علل عدم هماهنگی منافع فرد و جمع پرداختند.

بررسی مسأله هماهنگی منافع فردی و جمعی، در ادبیات اقتصاد متعارف ادامه یافت؛ به گونه ای که می توان رد پای این مسأله را در قضیه امکان ناپذیری «کنت ارو» که نشان داد از لحاظ منطقی امکان جمع کردن انتخاب های افراد به گونه ای که یک انتخاب اجتماعی «جامع»، «سازگار» و «کارآمد» شکل گیرد، وجود ندارد، و نیز در مباحث «بوکانان» در زمینه وهم آلود بودن «دولت خیرخواه عامه»، و حتی در راه گشایی های نظری آمارتیا سن که نشان داد در چه وضعی می توان به تصمیم های جمعی سازگار با حقوق فردی دست یافت، دنبال کرد (مؤمنی، ۱۳۷۹: ص ۱۰-۳).

به نظر می‌رسد ناتوانی اقتصاد متعارف را در پاسخ به پرسش پیشین، باید در مبانی جهان‌شناسی آن جست. «طبیعت‌گرایی» به معنای انحصار در مادیت و «سکولاریسم» به معنای «جدایی دنیا و آخرت»، دو مبنای جهان‌شناسی اقتصاد متعارف است که زمینه مناسبی را فراهم می‌آورد که نتواند «هماهنگی منافع فرد و اجتماع» را تبیین کند. از آنجا که در بسیاری از موارد رفتارهایی چون نوع دوستی که تضمین‌کننده منافع اجتماع است، قابلیت تهیه منافع مادی فرد را ندارد، جای این پرسش باقی می‌ماند که چگونه مبانی جهان‌شناسی پیش‌گفته می‌تواند، در چنین حالاتی چرخه اقتصاد را از چالش بیرون آورد و فرایند گردش خودکار را برای آن فراهم کند. در صورتی که بتوان در جهان‌شناسی به غیر از جنبه مادیت جهان، بُعد دیگری را مطرح کرد که تحقق آن را منوط به انجام برخی رفتارها دانست که منافع جمعی را پدید می‌آورد، هماهنگی خودکار منافع فرد و اجتماع به دست آمده است. در این صورت فرد به دنبال منافع شخصی (غیرمادی) خود می‌رود؛ اما به‌طور خودکار منافع مادی اجتماع حاصل می‌شود.

اقتصاد اسلامی و «هماهنگی منافع فرد و اجتماع»

در جهان‌شناسی اسلام، وجود عناصری چون «ابعاد سه‌گانه جهان» و «هماهنگی تلاش و پاداش» زمینه مناسبی را برای تحقق هماهنگی منافع فرد و اجتماع سامان می‌دهد. شهید صدر رحمته‌الله حتی برای تبیین «فلسفه و ضرورت دین»، به عنصر «هماهنگی بین منافع فرد و جمع» تمسک جسته است. از آنجا که در این گونه موارد بین منافع و انگیزه‌های فردی و مصالح اجتماعی تراحم است، مادام که انسان به عوامل و امکاناتی مجهز نشده تا بین این دو آشتی دهد، ممکن نیست، جامعه انسانی پیروزمندانه به کمال اجتماعی انسانی برسد. حال این عوامل چه چیز می‌تواند باشد؟

به نظر می‌رسد فلسفه و ضرورت دین به تأمین چنین عاملی باز می‌گردد؛ زیرا چیز دیگری که بتواند چنین نقشی را ایفا کند، وجود ندارد. کارکرد دین در فراهم‌آوردن «هماهنگی منافع فرد و اجتماع» این گونه است که می‌تواند تصور جدیدی در انسان درباره منافع فردی خود، پدید آورد؛ یعنی برای سود و زیان مفهوم تازه‌ای که از چارچوب مادیت بیرون است، عرضه کند. در این حالت، چنین فردی اگر رنج از دست‌دادن منافع زودگذر را تحمل می‌کند، در مقابل لذت دیگر را برای خود فراهم می‌آورد. در حقیقت قبول زیانی که

* بدین ترتیب، باید به این نکته توجه داشت که جهان‌شناسی اسلام همانند دیگر عناصر جهان‌بینی‌اش به مسلمانان اختصاص ندارد؛ بلکه گزاره‌هایی کلی است که در ساختار منطقی مطرح شده و برای هر فردی قابل پذیرش است؛ البته دستورهایی که اسلام درباره تنظیم رفتار مطرح کرده و «بایدهای» قرآنی است که عقاید اسلام را تشکیل می‌دهد، به تکالیف مسلمان اختصاص دارد. در گذشته یادآوری شد که رابطه بین «جهان‌بینی» و «عقاید»، رابطه علی و معلولی نیست و وجود سازگاری منطقی کفایت می‌کند.

از تلفیق دیدگاه‌های اسلام درباره «ابعاد وجودی جهان» و «هماهنگی تلاش و پاداش» می‌توان به آموزه دیگری، یعنی «جمع دنیا و آخرت» دست یافت که می‌تواند اقتصاد اسلامی را در حل معضل «هماهنگی منافع فرد و اجتماع» یاری رساند:

وَأَبْنِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (قصص (۲۸)، ۷۷).

و با آنچه خدایت داده، سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی‌دارد.

برایند سه جمله اول این آیه «جمع بین دنیا و آخرت» با تکیه بر دو آموزه «ابعاد سه‌گانه جهان» و «هماهنگی پاداش و تلاش» است؛ زیرا جمله «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» به این واقعیت اشاره دارد که هر انسانی سهم و نصیب محدودی از دنیا می‌برد؛ یعنی اموالی که جذب بدن او یا صرف لباس و مسکن او می‌شود مقدار معینی است، و مازاد بر آن، به هیچ‌وجه قابل جذب نیست؛ اما درباره بقیه امکاناتی که پروردگار در اختیار وی می‌گذارد چه باید بکند؟ جمله «وَأَبْنِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ» نیز به این نکته اشاره دارد که با انفاق مال و ثروتی که خداوند به فرد عطا کرده است، امکان کسب پاداش آخرتی فراهم می‌آید. جمله «وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» نیز اشاره به بُعد معنوی جهان دارد؛ زیرا این نیز واقعیتی است که انسان همیشه، چشم بر احسان خدا دوخته و از پیشگاه او هرگونه خیر و نیکی را

* آیه ۱۲۰ توبه، نیز همین پیام را دارد.

قسمت نهایی آیه نیز به این نکته اشاره می‌کند که اگر چنین هماهنگی صورت نپذیرد، باید منتظر نوعی فساد در زمین بود. قرآن کریم در آیات بعدی این سوره به قارون و وضعیت نابسامان اختلاف طبقاتی آن زمان اشاره می‌کند، و به این ترتیب گوش‌زد می‌کند که ترک انفاق مال به فقیران و امتناع اغنیا از ادای حقوق آنان، سبب دشمنی و اختلاف شدید طبقاتی شده، زمینه‌های بروز بحران‌های اجتماعی را فراهم می‌آورد؛ به‌گونه‌ای که سرمایه داران نیز در این حالت از مال و ثروت خود کمترین بهره را خواهند برد. در هر صورت، ریشه ناهماهنگی پیشین در فقدان یکی از دو عنصر «ابعاد سه‌گانه جهان» یا «هماهنگی تلاش و پاداش» در مبانی جهان‌شناسی است که در این صورت، «جمع دنیا و آخرت» فراهم نمی‌آید.

چگونگی برخورد اقتصاددانان مسلمان درباره تبیین «هماهنگی منافع فرد و اجتماع» از چنین دیدگاهی نشان دارد (ر.ک: صدر، ۱۳۷۵: ص ۳۰۳ - ۳۱۳، سعد مرطان، ۱۹۹۶: ص ۱۰۸؛ عبدالمنعم، ۱۴۰۹ق: ص ۲۱۱؛ Chapra, 2000: p.119).

قلمرو علم اقتصاد اسلامی

عده‌ای گمان کرده‌اند از آن‌جا که اقتصاد، علمی اثباتی بوده و دین اسلام، بیش از هر چیز دستوری است، بنابراین، «اقتصاد اسلامی» واژه‌ای با معنا نخواهد بود (قحف، منذر، خورشید، احمد، ۱۳۷۴: ص ۲۶). اهمیت و تأثیر منفی این شبهه در آن است که برخی را واداشته تا در پاسخ به آن، مجبور به پذیرش فقدان علم اقتصاد اسلامی و قناعت به «پذیرش وجود مکتب اقتصاد اسلامی» مجبور شوند؛ البته با این پیش‌فرض که زمانی می‌توان به دنبال علم اقتصاد اسلامی بود که جامعه‌ای متشکل از مسلمانان معتقدی که تمام رفتارهای خود را براساس آموزه‌های اسلامی تنظیم می‌کنند، تحقق یافته باشد.

باید گفت: این گفتمان، بر پیش‌فرض پوزیتیویستی متکی است که علم را به تبیین مشاهده‌ها محدود می‌کند. در تاریخ عقاید اقتصادی این پرسش مهم مطرح است که آیا

مکتب کینزی که آن را جان مینارد کینز (۳۰) در سال ۱۹۳۶ میلادی در انگلستان پایه گذاشت و امروزه بسیاری از اقتصاددانان مجرب به‌ویژه پل سامونلسن و جان کنت گالبرایت از آن پیروی می‌کنند، معتقد است که علوم اقتصادی، مطالعه توأم اقتصاد اثباتی و اقتصاد دستوری است (تفضلی، ۱۳۷۲: ص ۱۰ - ۱۳). افزون بر این، همان‌گونه که اشاره شد، بین احکام دستوری و اثباتی رابطه تنگاتنگی وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که از نظام ارزشی می‌توان برخی احکام اثباتی را که نظام بر آن مبتنی است، استنتاج کرد. با توجه به چنین امکانی می‌توان نظریه تأثیر آموزه‌های اسلامی بر کشف جنبه‌های اثباتی علم اقتصاد را نیز دنبال کرد؛ به‌طور نمونه، به آیات ذیل می‌توان اشاره کرد:

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (طه (۲۰)، (۱۳۱)).

و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادی که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، ميفکن! این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیا است تا آنان را در آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (نساء (۴)، (۳۲)).

برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید! [این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شما، و بر طبق عدالت است؛ ولی با این حال] مردان نصیبی از آنچه به‌دست می‌آورند دارند، و زنان نیز نصیبی [و نباید حقوق هیچ‌یک پایمال شود] و از فضل [و رحمت و برکت] خدا، برای رفع تنگناها طلب کنید! و خداوند به هر چیز دانا است.

این آیات به‌طور تلویحی بیان می‌دارد که تقاضای فرد برای کالا از مصرف دیگران تأثیر می‌پذیرد؛ اگرچه قرآن او را به غلبه بر این تمایل ترغیب کرده است. این فرضیه با فرضیه استقلال مطلوبیت‌ها که در اقتصاد اثباتی کنونی شالوده قسمت اعظم نظریه رفتار مصرف‌کننده و اقتصاد رفاه است، تفاوت دارد (ر.ک: قحف، منذر، خورشید، احمد، ۱۳۷۴:

نتیجه

با بررسی دقیق می‌توان گفت که علم اقتصاد نه تنها شامل «اقتصاد اثباتی» است، بلکه «اقتصاد دستوری» را نیز در برمی‌گیرد. همچنین مبادی تصویری و تصدیقی که در گستره «هست‌ها» و «بایدهای» پیشینی، تأمین‌کننده پیش‌فرض‌های اولیه «اقتصاد اثباتی» و «اقتصاد دستوری» هستند به‌گونه‌ای در تولد این علم نقش دارند؛ به‌گونه‌ای که اگر بخواهیم با روش منطقی، اقتصاد اسلامی را استخراج کنیم، ابتدا باید با کمک جهان‌بینی و عقاید اسلام که همان کلی‌ترین گزاره‌ها درباره «هست‌ها» و «بایدها»ی وحیانی است، مبانی فلسفی و ارزشی (مکتبی) اسلام را اصطیاد کنیم؛ البته به‌گونه‌ای که دستاوردهای پیشین قابل استفاده برای معرفی پیش‌فرض‌های لازم برای تدوین قسمت‌های گوناگون «اقتصاد اثباتی» و «اقتصاد دستوری» باشند.

با توجه به اقتصاد اثباتی و دستوری پیش‌گفته، می‌توان به قسمت دیگری از اقتصاد رایج، یعنی آنچه ترسیم ساختار و رژیم اقتصادی هر کشور است، دست یافت. بدین ترتیب، به‌نظر می‌رسد مسیر منطقی برای تدوین علم اقتصاد اسلامی، این است که در مرحله اول از جهان‌بینی و عقاید اسلام، عناصری اصطیاد شوند که توانمندی لازم برای کشف مبانی فلسفی و مکتبی (ارزشی) علم اقتصاد اسلامی را داشته باشند؛ سپس با تکیه بر این مبانی، مسائل اقتصادی مورد بازخوانی مجدد قرار گیرند؛ به‌گونه‌ای که محصول این بازخوانی، گزاره‌های روشنی است که تأمین‌کننده آرای اقتصاد اثباتی و نیز اقتصاد دستوری است.

با توجه به این گزاره‌ها است که می‌توان واقعیت خارجی را ارزیابی کرد که چه مقدار با مبانی ارزشی فاصله دارد و چه باید کرد تا به آنچه با تکیه بر مبانی ارزشی هدف معین می‌شود با کارآمدی هرچه بیشتر نایل شد؛ اما تحقق این بایدها که در واقع پرتوی از اقتصاد دستوری هستند، نیازمند راه‌کارهایی است که با توجه به وضعیت زمانی و مکانی هر کشوری متفاوت است. مجموعه این راه‌کارها، «ساختار اقتصادی» آن کشور شناخته می‌شود. افزون بر این، تحقق بایدهای پیشین به ضوابط حقوقی نیاز دارد که متناسب با کشور مزبور و با «ساختار اقتصادی»، هماهنگ است. این ضوابط حقوقی با توجه به وضعیت داخلی هر کشور متفاوت است. در مجموع آنچه که می‌تواند علم اقتصاد اسلامی نامیده شود، قسمتی از معارف بشری است که شایستگی تحقق هر یک از مراحل پیش‌گفته را داشته باشد. بدیهی است هر قدر بر تراکم و نظم معارف افزوده شود، و هر قدر تحقق تمام مراحل پیش‌گفته میسرتر شود، مراتب قوی‌تری از این علم شکل می‌گیرد.

منابع و مأخذ

أ. فارسی

۱. اچ مای، لودویک، علم/اقتصاد، علی اصغر هدایتی، تهران، نشر جامعه و اقتصاد، بی تا.
۲. بختیاری، صادق، «اقتصاد اثباتی، اقتصاد هنجاری و اقتصاد اسلامی»، قم، فصلنامه نامه مفید، ش ۲۳، بی تا.
۳. برتالنی، لودویک فون، نظریه عمومی سیستم‌ها، کیومرث پریانی، بی جا، تندر، دوم، ۱۳۷۴ش.
۴. پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، ماهیت اقتصاد اسلامی (مجموعه مقالات، پرسش و پاسخ‌ها و گفت‌وگوهای اولین نشست تخصصی محققان اقتصاد اسلامی)، تهران، اول، ۱۳۸۱ش.
۵. تفضلی، فریدون، تاریخ عقاید اقتصادی، تهران، نشرنی، اول، ۱۳۷۲ش.
۶. جلینی، رحمان و جلینی، رحیم، فرهنگ واژگان فلسفه، مشهد، جاودان خرد، اول، ۱۳۷۲ش.
۷. جوادی، محسن، مسأله باید و هست، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۳۷۵ش.
۸. حائری یزدی، مهدی، کاوش‌های عقل عملی، فلسفه اخلاق، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۱ش.

۹. حسینی، سیدرضا، الگوی تخصیص درآمد و رفتار مصرف‌کننده مسلمان، تهران، مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پاییز ۱۳۷۹ش.
۱۰. دهقانی، علی، نظریه اقتصاد خرد، بی‌جا، لادن، دوّم، ۱۳۷۶ش.
۱۱. زاهدی، شمس‌السادات، تجزیه و تحلیل سیستم‌ها، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۶ش.
۱۲. زریباف، سیدمهدی، تحلیلی بر سیر شناخت و روش‌شناسی علم اقتصادی، تهران، پایان‌نامه، دانشکده اقتصاد و معارف اسلامی دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۶۹ش.
۱۳. ژان بشلر، ایدئولوژی چیست؟ نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی، علی اسدی، بی‌جا، اوّل، ۱۳۷۰ش.
۱۴. ژید، شارل و ریست، شارل، تاریخ عقاید اقتصادی، کریم سنجابی، تهران، دانشگاه تهران، سوم، ۱۳۷۰ش.
۱۵. سالواتوره، دومینیک، تئوری اقتصاد خرد و مسائل آن، احمد یزدان پناه، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، نشر اقتصاد نو، اوّل، ۱۳۷۶ش.
۱۶. سعد مرطان، سعید، مدخل للفکر الاقتصادي فی الاسلام، بیروت، مؤسسه الرساله، دوّم، ۱۹۹۶م.
۱۷. شعبان، صبری، مجمع دراسات الاقتصاد الاسلامی، مجمع البحوث الاسلامیه، اوّل، مشهد، بی‌تا.
۱۸. صدر، سیدکاظم، تعامل علم اقتصاد و مکتب اقتصاد اسلامی، پژوهش‌های اقتصادی، دوم، شماره پنجم و ششم، پاییز و زمستان، بی‌تا.
۱۹. صدر، سید محمدباقر، اقتصادنا، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اوّل، ۱۳۷۵ش.
۲۰. صدر، سیدمحمدباقر، نقش دین در تنظیم اقتصاد اسلامی، محمد محمدی‌اشتهاردی، قم، انتشارات هادی، بی‌تا.
۲۱. طباطبائی، سیدمحمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، مرکز بررسی‌های اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۲۲. عبدالمنعم، عفر محمد، الاقتصاد التحلیلی الاسلامی التصرفات الفرديه، جدّه، دارحافظ للنشر و التوزیع، ۱۴۰۹ق.

۲۳. فرانکنا، ویلیام، *فلسفه اخلاق*، انشاءالله رحمتی، بی جا، انتشارات حکمت، اول، ۱۳۸۰ش.
۲۴. قحف، منذر، خورشید، احمد، *مطالعاتی در اقتصاد اسلامی*، محمد جواد مهدوی، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۲۵. کاتوزیان، همایون و محمدعلی، *ایدئولوژی و روش در اقتصاد*، م قائد، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴ش.
۲۶. لازوژی، ژوزف، *سیستم‌های اقتصادی*، شجاع‌الدین ضیائیان، نشر رسانه، اول، ۱۳۶۸ش.
۲۷. لیتل، دانیل، تبیین در علوم اجتماعی، عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات صراط، ۱۳۷۳ش.
۲۸. مؤمنی، فرشاد، *منافع فردی و جمعی در فرایند تعدیل ساختاری*، قم، نامه مفید، ش ۲۳، پاییز ۱۳۷۹ش.
۲۹. مصباح‌یزدی، محمدتقی، *ایدئولوژی تطبیقی*، قم، در راه حق، بی تا.
۳۰. مطهری، مرتضی، *مسئله شناخت*، تهران، صدرا، ششم، ۱۳۷۱ش.
۳۱. _____ (الف)، *آشنایی با علوم اسلامی*، قم، صدرا، هشتم، ۱۳۶۹ش.
۳۲. _____، *تکامل اجتماعی انسان به ضمیمه هدف زندگی*، تهران، صدرا، ۱۳۶۹ش.
۳۳. _____، *مجموعه آثار*، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲ش.
۳۴. _____، *نقدی بر مارکسیسم*، تهران، صدرا، اول، ۱۳۶۲ش.
۳۵. _____، *وحی و نبوت*، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۵۷ش.
۳۶. _____، *شش مقاله (جهان بینی الهی و جهان بینی مادی)*، تهران، صدرا، چهارم، ۱۳۶۸ش.
۳۷. میردال، گونار، *طرحی برای مبارزه با فقر جهان*، قهرمان قدرت‌نما، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶ش.
۳۸. مینی، پیرو، *فلسفه اقتصاد*، مرتضی نصرت و حسین راغفر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، اول، ۱۳۷۵ش.
۳۹. نصر، سیدحسین، *معارف اسلامی در جهان معاصر*، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، سوم، ۱۳۷۱ش.

۴۰. نمازی، حسین، *نظام‌های اقتصادی*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، اول، ۱۳۷۴ش.
۴۱. هادوی‌تهرانی، مهدی، *مکتب و نظام اقتصاد اسلام*، قم، مؤسسه فرهنگ خانه خرد، اول، ۱۳۷۸ش.
۴۲. هیک، جان، *فلسفه دین*، بهرام راد، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۲ش.
۴۳. وارنوک، هری، *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، ابوالقاسم فنائی، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ش.
۴۴. وست چرچمن، چارلز، *نظریه‌های سیستم‌ها*، رشید اصلانی، تهران، نشر مرکز مدیریت دولتی، سوم، ۱۳۷۵ش.

ب. انگلیسی

1. Angeles, Peter. A.: *Dictionary of Philosophy*, Barnes And Noble Books, New York, 1981.
2. Chapra, M. Umer, *The International Institute of Islamic, Islam and the Economic Challenge Thouht*, 1992.
3. Gruchy, Allan, *Modern Economic Thought*, Prentice Hall, 1947.
4. Islamic Development Bank (IDB), *Lectutres on Islamic Economics*, Jeddah, First Edition, 1998.
5. _____, *The Future of Economics: An Islamic Perspective*, Leicester, UK: The Islamic Foundation, 2000.
6. Routledg, Edward, *Encyclopedia of Philosophy*, London and New York, 1998, volum 2.